

# مفهوم حاکمیت ملی قبل و بعد از ۱۱ سپتامبر: پیامدهای حقوقی و سیاسی

حسن روحانی<sup>۱</sup>

---

## پدیده جهانی شدن

فرآیند جهانی شدن و یا پروژه جهانی شدن - با اختلاف نظری که در این زمینه وجود دارد که آیا جهانی شدن یک پروژه است و یا یک فرایند - در دهه‌های اخیر و مخصوصاً بعد از پایان جنگ سرد، به یک روند مسلط فکری و مفهومی در عرصه روابط بین‌المللی تبدیل شده است. جهانی شدن یک پدیده تک‌بعدی نیست، بلکه دارای ابعاد مختلف است و شامل تجارت، سیاست، حقوق، مسایل نظامی و موضوعاتی نظیر محیط زیست، هویت فرهنگی و حتی مسایل ورزشی می‌شود. گرچه در میان ابعاد مختلف جهانی شدن، بارزترین وجه آن مسایل اقتصادی است؛ اما در عین حال، ابعاد دیگر جهانی شدن مثل مسایل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز حائز اهمیت است.<sup>(۱)</sup>

در میان همه مشخصات جهانی شدن، دو وجه آن بسیار متمایز است: یکی بحث شبیه‌سازی یا یکسان‌سازی فرهنگی و دیگری، یکسان شدن انتظارات و توقعات مردم به دلیل

---

۱. دکتر حسن روحانی، قائم مقام مرکز تحقیقات استراتژیک و دبیر شورای عالی امنیت ملی است.

گردش سریع اطلاعات در سرتاسر جهان، که به تدریج انتظارات مشابهی را در سراسر جهان برای مردم به وجود می‌آورد که این انتظارات واحد، برای کشورهای در حال رشد و خصوصاً کشورهای کمتر توسعه یافته مشکلات فراوانی را به وجود خواهد آورد.

البته حرکت جهانی شدن با همه ابعاد وسیعی که دارد هنوز نتوانسته است حاکمیت‌های ملی را کنار بزند. حاکمیت‌های ملی جایگاه خود را دارند و همچنان قدرت خود را تا حد زیادی حفظ کرده‌اند. اما در عین حال، حاکمیت به مفهوم سنتی آن، شاید امروز دیگر جایگاهی نداشته باشد و لذا باید ببینیم مفهوم جدید حاکمیت در صحنه بین‌المللی چیست؟ آیا تحولات جهانی شدن، حاکمیت ملی را به فرسایش کشانده است، یا نه؟ و وضعیت آینده آن به چه صورت خواهد بود؟<sup>(۲)</sup>

### مفهوم جدید حاکمیت

مفهوم حاکمیت از دیدگاه سنتی این است که دولت، قدرت برتر در یک جامعه است، دولت دارای قدرت فرماندهی است و هیچ قدرت دیگری نمی‌تواند مانع اجرای اراده دولت ملی باشد. به تعبیر دیگر، صلاحیت همه امور به دولت برمی‌گردد اما صلاحیت یک نظام مشروع و دولت ملی ذاتی و فی‌نفسه است. در واقع روابط بین یک دولت با دولت دیگر رابطه‌ای افقی است و نه عمودی؛ یعنی هیچ دولتی فرمان دولت دیگر را نمی‌پذیرد. این رابطه، رابطه عمودی و از بالا به پایین نخواهد بود بلکه رابطه دولت‌ها، رابطه‌ای هم‌سطح و افقی است. بارزترین مشخصه حاکمیت این است که یک دولت توانایی ورود به جنگ را داشته باشد و در اجرای سیاست خارجی خود آزاد و مستقل باشد. اتفاقاً هر دو مشخصه بارز حکومت، یعنی هم قدرت ورود به جنگ و هم اعمال آزاد سیاست خارجی، امروزه مورد چالش قرار گرفته است. با مقررات مختلف بین‌المللی که در این زمینه تدوین و تصویب شده است مخصوصاً در زمینه تسلیحات و در زمینه روابط بین دولت‌ها، محدودیت‌های فراوانی به وجود آمده است.

واقعیت این است که بعد از جنگ جهانی دوم، دولت‌های فاتح برای کل جهان مقرراتی را

وضع کردند؛ آن چه ما امروز به عنوان قواعد و مقررات بین‌المللی و یا حتی منشور ملل متحد از آنها یاد می‌کنیم ثمره فتح و پیروزی تعدادی از دولت‌ها در جنگ جهانی دوم است. در واقع می‌توان گفت مبنای همه این مقررات و یا حتی متأسفانه باید گفت مشروعیت همه قواعد و تحرکات بین‌المللی بر مبنای فتح و پیروزی نظامی است. این امر مؤید همان تعبیر معروف است که می‌گوید: «الحق لمن غلب». دولت‌های فاتح در سایه پیروزی نظامی به خود اجازه دادند تا برای کشورها و مناسبات بین‌المللی قانون بنویسند و مقرراتی را وضع کنند. این که ما بعضاً سؤال می‌کنیم که چرا پنج کشور حق و تو دارند، این امر نیز ناشی از پیروزی نظامی است که در سایه آن برای خود حقوق ویژه‌ای قایل شده‌اند.

بنابراین بعد از جنگ جهانی دوم با تدوین قواعد و منشورهای بین‌المللی و با تشکیل سازمان‌های بین‌المللی، به‌طور مستقیم و یا غیرمستقیم حاکمیت ملی دولت‌ها به محدودیت کشانده شد. البته در برخی موارد، دولت‌ها با اختیار و اراده خود و با رضایت خود وارد یک پیمان و معاهده و یا کنوانسیون شده‌اند و در واقع خودشان محدودیت را پذیرفته‌اند. در برخی موارد هم با قواعد آمره بین‌المللی و یا عرف بین‌المللی محدودیت‌هایی بر دولت‌ها تحمیل می‌شود و یا سازمان‌های بین‌المللی که پایه اصلی قدرتشان طبق تصمیم دولت‌ها و با مقررات بین‌المللی می‌باشد، تصمیماتی را برای کشورها و دولت‌ها اتخاذ می‌کنند و برای آنها محدودیت‌هایی را به‌وجود می‌آورند.<sup>(۳)</sup>

در واقع بعد از پایان جنگ سرد و به‌وجود آمدن شرایط جدید در صحنه جهانی که نظام دوقطبی قبلی از بین رفته و نظام جدیدی هم مستقر نشده است، مشکلات جدیدی برای اعمال حاکمیت دولت‌ها به‌وجود آمده است. در گذشته در شرایطی که نظام دوقطبی حاکم بود، سازمان‌هایی نظیر سازمان کشورهای غیرمتعهد فعال و مؤثر بودند و وجود نظام دوقطبی باعث می‌شد که بسیاری از تصمیماتی که این قطب و یا آن قطب می‌خواستند برای کشورهای جهان سوم اتخاذ کنند، با موانعی مواجه شوند. اما امروز بعد از پایان نظام دوقطبی، ما در دوره انتقالی و در دوره گذار هستیم؛ نظام گذشته فرو ریخته و هنوز نظام جدیدی به‌طور نهادینه شکل نگرفته

است. همین موضوع یکی از دلایل جنب و جوش فوق‌العاده سیاستمداران و تحرکات سیاسی فعال در صحنه بین‌المللی است. در واقع یک نوع خلأ در نظام بین‌المللی به وجود آمده است و لذا همه قدرت‌ها و کشورها در تلاش هستند تا در صحنه بین‌المللی بتوانند منافع خود را تحکیم کنند و همین فراز و نشیب‌ها است که در مفهوم و معنای حاکمیت و محدوده اعمال حاکمیت‌ها هم تأثیرگذار شده است.<sup>(۴)</sup> دبیرکل پیشین سازمان ملل متحد جمله‌ای در همین زمینه دارد. او می‌گوید: «احترام به حاکمیت و تمامیت دولت‌ها ضروری است ولی دوران حاکمیت مطلق و انحصاری سپری شده است. حالا وظیفه رهبران دولت‌ها است که این مسأله را درک کنند و توازنی بین اداره خوب جامعه خودشان و نیازمندی‌های دنیای به هم وابسته امروزی ایجاد نمایند.»<sup>(۵)</sup>

بنابراین حاکمیت به مفهوم مطلق بودن آن، غیرقابل تقسیم بودن و نامحدود بودن آن، نمی‌تواند با حقوق بین‌الملل سازگار باشد. با شرایط موجود جهان، حاکمیت با مفهوم سنتی آن، دیگر نمی‌تواند باقی بماند و اگر بخواهد با همان مفهوم سنتی خود باقی بماند معنایش نفی همکاری‌های بین‌المللی است. البته یک بحث بسیار مهم و پایه‌ای این است که آیا در شرایط فعلی جهان، واگذاری بخشی از حاکمیت به جامعه بین‌المللی بیشتر به نفع ملی کشور است و یا مقاومت و ایستادگی و حفظ حاکمیت به مفهوم مطلق آن، زمینه‌های تحقق منافع ملی را فراهم می‌آورد.

### فرسایش حاکمیت

در بسیاری از مسایل بین‌المللی از قبیل حقوق بشر، حق قضاوت دولت‌ها در زمینه دعاوی خود، استفاده از نیروهای نظامی و تسلیحات و یا ایجاد موانع بازرگانی در راه تجارت بین‌المللی و امثال اینها، بی‌تردید محدودیت‌هایی برای دولت‌های ملی به وجود آمده است. مقرراتی حاکم شده است و قواعدی نیز به صورت عرف بین‌المللی پذیرفته شده است. مثلاً شدت عمل علیه دولت‌هایی که به عنوان نقض‌کنندگان فاحش حقوق بشر مثل تبعیض نژادی<sup>۱</sup> و

1. Apartheid

یا نسل‌کشی<sup>۱</sup> محسوب می‌شوند؛ یا حق قضاوت دولت‌ها در مورد دعاوی خودشان نسبت به سایر دولت‌ها و یا سازمان‌ها و شرکت‌ها که فقط در چارچوب خاصی قابل پذیرش است؛ یا نحوه استفاده و تولید از سلاح و امکانات و تجهیزات نظامی و یا حتی بحث ایجاد موانع بازرگانی، در همه این موارد امروزه با مقررات بین‌المللی قدرت مانور دولت‌ها بسیار محدود شده و دست آنها برای فعالیت و تصمیم آزاد بسته شده است.<sup>(۶)</sup> در واقع همه آن اصولی که برای حاکمیت ملی قبلاً در حقوق بین‌الملل ذکر می‌شد مثل اصل برابری دول بزرگ و کوچک از نظر حقوقی، اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگران (استقلال سیاسی) و اصل این که حق حاکمیت ملی صرفاً در اختیار قدرت مشروع در حوزه داخلی کشورها است؛ همه این اصول به نحوی امروز مورد چالش قرار گرفته‌اند. در این بحث به چند مورد از فرسایش حاکمیت‌ها اشاره خواهد شد. البته اگر سه مقطع زمانی بعد از جنگ جهانی دوم، بعد از فروپاشی نظام دو قطبی و بعد از ۱۱ سپتامبر و یکجانبه‌گرایی آمریکا را در نظر بگیریم این بحث ملموس‌تر خواهد شد.

### تحدید حاکمیت دولت‌ها از طریق مقررات خلع سلاح

اولین محدودیت در زمینه حاکمیت دولت‌ها، موضوع دستیابی آنها به امکانات تسلیحاتی است. توسعه حقوق بین‌الملل در زمینه خلع سلاح این محدودیت را برای دولت‌ها به وجود آورده است، در واقع از مقطعی که سلاح‌های کشتار جمعی اختراع شد این بحث مطرح شد که باید معاهدات و کنوانسیون‌ها و مقررات بین‌المللی تولید سلاح‌های کشتار جمعی و استفاده از آنها را محدود کرد.

### معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای

در سال ۱۹۶۸ معاهده‌ای تدوین شد تحت عنوان معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای که معروف به N.P.T.<sup>۲</sup> است. در این معاهده سه موضوع مهم تأکید شده است: اول این که

1. Genocide

2. Non - Proliferation of Nuclear Weapons Treaty

کشورهایی که دارای سلاح هسته‌ای هستند نباید آن را به دیگری بدهند و باید منحصرأ در اختیار آنها باشد.<sup>۱</sup>

بخش دوم این است که کشورهایی که دارای سلاح هسته‌ای نیستند حق ندارند در پی دستیابی سلاح هسته‌ای باشند.<sup>۲</sup> بخش سوم هم دارد که متأسفانه به آن عمل نمی‌شود و آن این که، کشورهایی که دارای سلاح هسته‌ای نیستند باید از تمام امکانات فن آوری هسته‌ای صلح‌آمیز برخوردار باشند.<sup>۳</sup> حتی کشورهای دارنده این فن آوری باید این فن آوری را در اختیار کشورهای در حال توسعه قرار دهند. این معاهده کشورها را به دو بخش توانمند و صاحب سلاح‌های کشتار جمعی و ناتوان در زمینه سلاح‌های کشتار جمعی تقسیم می‌کند و برای کشورهایی که دارای این امکانات نیستند محدودیت ایجاد می‌کند.

۱. ماده ۱: هریک از دول طرف این پیمان که مجهز به سلاح‌های هسته‌ای است - متعهد می‌شود - از واگذاری مستقیم یا غیرمستقیم - سلاح‌های هسته‌ای یا سایر ادوات انفجاری هسته‌ای و یا کنترل بر این سلاح‌ها یا ادوات انفجاری به دیگری (به هر انتقال‌گیرنده‌ای) خودداری کند - و هیچ‌یک از دول فاقد سلاح‌های هسته‌ای را - به هیچ نحوی از انحاء در ساختن سلاح‌های هسته‌ای یا سایر ادوات انفجاری هسته‌ای یا در تحصیل این قبیل سلاح‌ها یا ادوات انفجاری و یا در کنترل بر آنها، کمک یا تشویق و یا ترغیب ننماید.

۲. ماده ۲: هریک از دول طرف این پیمان که فاقد سلاح‌های هسته‌ای است - متعهد می‌شود - از قبول مستقیم یا غیرمستقیم انتقال سلاح‌های هسته‌ای یا سایر ادوات انفجاری هسته‌ای یا کنترل بر این سلاح‌ها یا ادوات انفجاری هسته‌ای از دیگری (از هر انتقال‌دهنده‌ای) خودداری نماید و به هیچ نحوی از انحاء سلاح‌های هسته‌ای یا سایر ادوات انفجاری هسته‌ای نسازد و تحصیل ننماید و برای ساختن سلاح‌های هسته‌ای یا سایر ادوات انفجاری هسته‌ای در جستجو یا قبول کمک بر نیاید.

۳. ماده ۴: ۱ - هیچ‌یک از مقررات پیمان حاضر به نحوی تعبیر نخواهد گردید که به حقوق غیرقابل تفویض هریک از دول طرف پیمان در راه توسعه تحقیقات و تولید و بهره‌برداری از انرژی هسته‌ای به منظورهای صلح‌جویانه - بدون تبعیض و طبق مقررات مواد ۱ و ۲ پیمان حاضر - لطمه وارد سازد. ۲ - کلیه دول طرف پیمان متعهد می‌شوند - مبادله هرچه وسیعتر تجهیزات و مواد و اطلاعات علمی و تکنولوژیک را به منظور مصارف صلح‌جویانه انرژی هسته‌ای تسهیل نمایند و حق مشارکت در این مبادلات را دارا می‌باشند. به علاوه طرف‌های پیمان که قادر باشند باید همچنین افراداً یا به اتفاق سایر دول یا سازمان‌های بین‌المللی - در توسعه بیشتر استفاده از انرژی هسته‌ای برای مقاصد صلح‌جویانه خصوصاً در سرزمین‌های دول طرف پیمان که فاقد سلاح‌های هسته‌ای هستند با توجه لازم به احتیاجات مناطق در حال رشد جهان - تشریک مساعی نمایند.

## کنوانسیون ممنوعیت کاربرد سلاح‌های شیمیایی

در زمینه سلاح‌های شیمیایی نیز در سال ۱۹۹۳ کنوانسیون<sup>۱</sup> به تصویب رسید که معروف به کنوانسیون ممنوعیت کاربرد سلاح‌های شیمیایی (C.W.C.)<sup>۱</sup> است که طبق این معاهده همه کشورهای تولید سلاح‌های شیمیایی، از استفاده سلاح‌های شیمیایی و از انبار کردن سلاح‌های شیمیایی ممنوع هستند و موظف هستند همه امکانات و تأسیسات خود را در این زمینه منهدم کنند و در زمینه نقل و انتقال مواد شیمیایی مقرراتی وجود دارد که همه باید آنها را مراعات کنند.<sup>۲</sup> در این معاهده نیز کشورهای پیشرفته باید به کشورهای که برای توسعه خود نیازمند به صنعت شیمیایی در غیر موارد ممنوعه<sup>۳</sup> هستند کمک نمایند و امکانات لازم را در اختیار آنها بگذارند و فن‌آوری لازم را در اختیار کشورهای کمتر توسعه یافته قرار دهند<sup>۴</sup> که البته این بخش نیز جزو همان بخشی است که کشورهای صنعتی به آن عمل نمی‌کنند.

البته متأسفانه بسیاری از این معاهدات و مقررات به صورت ابزاری برای قدرت‌های

### 1. Chemical Weapons Convention

۲. ماده ۱: هر دولت عضو این کنوانسیون متعهد می‌شود که هرگز تحت هیچ شرایطی دست به اقدامات زیر نزند:
  - الف) توسعه، تولید و اکتساب به هر طریق، انباشت یا نگهداری سلاح‌های شیمیایی یا انتقال مستقیم یا غیرمستقیم سلاح‌های شیمیایی به دیگران؛
  - ب) استفاده از سلاح‌های شیمیایی؛
  - ج) زمینه‌سازی جهت آمادگی‌های نظامی برای کاربرد سلاح‌های شیمیایی؛
  - د) کمک‌رسانی، تشویق یا ترغیب دیگران، به هر صورت ممکن برای درگیر شدن در فعالیت‌های ممنوع شده برای دولت‌های عضو این کنوانسیون.
- ماده ۲: هر دولت عضو متعهد می‌شود که سلاح‌های شیمیایی تحت تملک یا در اختیار خود یا آنچه که در قلمرو تحت صلاحیت یا کنترل وی قرار دارد را طبق مقررات این کنوانسیون نابود سازد.
۳. ماده ۶: هر دولت عضو براساس مقررات این کنوانسیون دارای حق توسعه، تولید، اکتساب، نگهداری، انتقال و استفاده از مواد شیمیایی سمی و پیش‌سازهای آنها برای مقاصد منع نشده در این کنوانسیون می‌باشد.
۴. ماده ۱۱: مقررات این کنوانسیون باید به گونه‌ای اجرا شود که به توسعه اقتصادی یا تکنولوژیکی دولت‌های عضو و همکاری‌های بین‌المللی در زمینه فعالیت‌های شیمیایی برای مقاصد ممنوع نشده در این کنوانسیون شامل مبادله بین‌المللی اطلاعات علمی و فنی و مواد شیمیایی و تجهیزات برای تولید، فراوری یا استفاده از مواد شیمیایی برای مقاصد ممنوع نشده در این کنوانسیون مانعی ایجاد ننماید.

بزرگ در آمده است و به جای این که در خدمت صلح و امنیت جهانی باشند به صورت وسایل و ابزاری برای اعمال قدرت دولت‌های بزرگ و قدرت‌های جهانی تبدیل شده است و به عنوان ابزار فشار علیه کشورهای کوچک استفاده می‌شوند. بنابراین، یک نمونه آن محدود شدن اختیارات دولت‌ها نسبت به دستیابی آنها به سلاح، ابزار و تجهیزاتی است که به عنوان سلاح کشتار جمعی از آنها یاد می‌شود. یعنی جهان سوم نه تنها در زمینه سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی، که حتی زمینه فن‌آوری صلح‌آمیز هسته‌ای و شیمیایی نیز باید محروم بمانند.

### حقوق بشر

بخش دیگر بحث حقوق بشر است. در زمینه حقوق بشر سازمان ملل در طول عمر ۵۰ ساله خود قریب به یکصد اعلامیه، بیانیه، میثاق، کنوانسیون، پروتکل و قطعنامه را در موضوعات مختلف مربوط به حقوق بشر صادر کرده است. گرچه تقویت دموکراسی و حقوق بشر اساساً موجب تقویت حاکمیت‌ها و تقویت دولت‌های ملی است، با این حال جریان مذکور ممکن است در عمل، زمینه تضعیف حاکمیت‌ها را به وجود آورد. به‌ویژه آن که، متأسفانه آنچه به نام حقوق بشر مطرح است بر مبنای فرهنگ غرب بنا شده است که از یک سو با بسیاری از فرهنگ‌های جهان سوم سازگاری ندارد و از سوی دیگر با بخشی از باورها و اعتقادات کشورهای به‌ویژه مسلمانان جهان در تضاد است. نکته مهم دیگر آن است که قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا و اتحادیه اروپا از موضوع حقوق بشر استفاده ابزاری می‌کنند و از آن به عنوان یک ابزار فشار از سوی قدرت‌های غربی نسبت به کشورهای کوچک سوءاستفاده می‌شود. اهمیت حقوق بشر و قواعد مرتبط با آن تا آنجا افزایش یافته که در زمره قواعد آمره<sup>۱</sup> قرار گرفته است. حقوق بشر و ضرورت حمایت از فرد تا بدان اندازه گسترش یافته که به عقیده برخی در موارد نقض فاحش آن حتی می‌توان به زور و قدرت نظامی متوسل شد. بنابراین، اگر دولتی در زمینه نقض حقوق بشر به نقض فاحش حقوق بشر دست بزند، جنگ علیه او مجاز خواهد بود. در ماجرای «کوزوو» بر

1. Jus Cogens



همین قواعد حقوق بشر استناد شد و عملیات نظامی انجام گرفت.<sup>(۷)</sup>

در این رابطه، حتی مصونیت مقامات دولتی در زمینه حقوق بشر نیز زیر علامت سؤال قرار گرفته است. امروز در اروپا محاکمی به وجود آمده که طبق مقررات این محاکم، اگر دولتمردی حقوق بشر را نقض کند، یک شهروند عادی می‌تواند در دادگاه از او شکایت کند و آن دادگاه صلاحیت رسیدگی به این گونه دعاوی را دارد. اهمیت حقوق بشر تا آنجا افزایش یافته است که حتی یکی از مظاهر بارز حاکمیت یعنی تابعیت زیر علامت سؤال قرار گرفته است. در حالی که در گذشته تابعیت، به عنوان یک رابطه سیاسی، قانونی و معنوی یک فرد را به یک دولت مرتبط می‌ساخت و در مباحثی همانند مسؤولیت دولت‌ها در قبال افراد و یا حق حمایت دیپلماتیک مورد توجه قرار می‌گرفت، امروز علقه مذکور در حال کمرنگ شدن می‌باشد. به‌طور مثال ماده ۸ پیش‌نویس گزارشگر حمایت دیپلماتیک کمیسیون حقوق بین‌الملل بیان می‌دارد: «یک دولت می‌تواند از شخص زیان دیده بدون تابعیت یا آواره به شرط اقامت در آن کشور، حمایت دیپلماتیک نماید». حال آن که براساس حقوق بین‌الملل کلاسیک تنها دولت متبوع فرد می‌تواند از او حمایت دیپلماتیک به عمل آورد. بنابراین، به‌طور کلی افزایش جایگاه فرد فراوانی بر تحدید حاکمیت دولت‌ها داشته است و حتی شرط تابعیت خواهان دعوانیز پیش شرط صلاحیت یا شرط قابلیت طرح دعوی نمی‌باشد. بنابراین می‌بینیم این قواعد و مقررات مرتب در حال تکمیل و توسعه است تا جایی که اخیراً به تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی منتهی گردید.

### دیوان کیفری بین‌المللی

دیوان کیفری بین‌المللی<sup>۱</sup> یا I.C.C. اولین نهاد قضایی دائمی با صلاحیت عام است که طبق اساسنامه به منظور تعقیب، محاکمه و مجازات عاملان جنایات بین‌المللی در سطح جهان تشکیل شده است. در حقیقت هدف از تشکیل چنین نهادی، اساساً تحقق عدالت کیفری در سطح بین‌المللی از طریق ایجاد صلاحیت مستقل و فراتر از صلاحیت دولت‌ها اعلام شده است.

---

1. International Criminal Court

اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی در نشست نمایندگان تام‌الاختیار ملل متحد که از تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۷۷ (۱۵ ژوئن ۱۹۹۸) در ژنوا آغاز شده بود در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۷۷ (۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸) به تأیید نمایندگان ۱۲۰ کشور از مجموع ۱۶۰ کشور شرکت‌کننده رسید که نهایتاً پس از تصویب بیش از ۶۰ کشور لازم‌الاجرا گردید. این دیوان نهادی دائمی بوده و قدرت اعمال صلاحیت نسبت به مهم‌ترین جرایمی که به اصطلاح مایه نگرانی جامعه بین‌المللی می‌باشد را دارا است و مقر آن نیز در لاهه (مرکز هلند) می‌باشد. صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی صلاحیتی عام بوده و هدفش تعقیب، محاکمه و مجازات جنایتکاران بین‌المللی می‌باشد. در اساسنامه دیوان از ماده ۵ تا ماده ۲۱ به جرایم و مواردی که دیوان صلاحیت رسیدگی آنها را دارد، اختصاص یافته است. براساس موارد اساسنامه، جرایمی که دیوان صالح به رسیدگی به آنها می‌باشد، عبارت از: جنایات نسل‌کشی، جنایات ضدبشریت، جنایات جنگی، جنایت تجاوز و جنایت علیه اجرای عدالت می‌باشند.

یکی از نکات مهمی که در اساسنامه دیوان به آن اشاره شده است شناسایی مسئولیت کیفری عاملان جنایات در مقابل مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها می‌باشد که براساس آن، به جای قابل شدن مسئولیت برای شخصیت حقوقی دولت و متوجه کردن آثار مسئولیت به یک دولت، عاملان واقعی جنایات مسئول شناخته شده و به عنوان اشخاص حقیقی محکوم و مجازات می‌شوند. بنابراین، صلاحیت این دیوان محدودیت قابل ملاحظه‌ای را برای دولت‌ها به وجود آورده است.

در نتیجه، بحث دومی که در زمینه فرسایش حاکمیت‌ها وجود دارد حقوق بشر است که قدم به قدم جامعه بین‌المللی در این زمینه پیش می‌رود و ممکن است بسیاری از دولت‌ها و حکومت‌ها به‌ویژه کشورهای جهان سوم در این زمینه دچار مشکل شده و حاکمیت ملی آنان را تضعیف نماید.

## جهانی شدن و حوزه فرهنگ ملی

در زمینه فرهنگی و اقتصادی هم ما امروز با همین مسایل مواجه هستیم. حوزه فرهنگ از تهاجم جهانی شدن مصون نمانده و امروز کم‌کم شاهد شناور شدن بسیاری از مفاهیم فرهنگی در سطح جهان هستیم. فرهنگ دیگر به مفهوم کلاسیک آن که به معنای مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها، اعتقادات و حتی خاطره‌هایی که مربوط به یک محدوده جغرافیایی خاص یا مربوط به یک حوزه تمدنی خاص است، نمی‌باشد. امروز فرهنگ کم‌کم یک مفهوم گسترده فرامرزی پیدا می‌کند و با گسترش ارتباطات و اطلاعات میان جوامع بشری شاهد ظهور یک گونه جدیدی از فرهنگ، به نام فرهنگ جهانی هستیم که دارای منظرهای مختلف است. فرهنگ جهانی امروز دارای منظر ارزشی، مصرفی، هویتی، مجازی و دینی است. از منظر ارزشی شاهد آشنانه برخی از انگاره‌ها و ارزش‌هایی هستیم که به صورت ارزش جهانی مطرح می‌شود و به این گونه تبلیغ می‌شود که همه ملت‌ها باید در برابر این ارزش‌ها تسلیم باشند، مثل حقوق بشر، دموکراسی و حتی سکولاریسم. همه این موارد را کم‌کم، با سیستم ارتباطی قدرتمندی که در اختیار دارند به تدریج تلاش می‌کنند تا به صورت یک ارزش جهانی معرفی نمایند، تا جایی که گویی یک فرهنگ بین‌المللی و انسانی است و هر دولتی که به این ارزش‌ها احترام نگذارد گویی که از مسیر تمدن جهانی فاصله گرفته است و مستحق مجازات است.<sup>(۸)</sup>

در بحث مصرفی هم ما امروز شاهد آن هستیم که نظام سرمایه‌داری غرب برای این که بتواند زمینه مناسبی برای گسترش کالاهای مصرفی خود را به وجود آورد، تلاش می‌کند تا الگوهای مصرفی عام برای همه جوامع تبلیغ نماید. یعنی هر آنچه که مصرف جامعه غرب است گویی همان‌ها هم باید مصرف جامعه شرق، مصرف جامعه کشورهای در حال رشد و بالاخره مصرف همه آحاد جامعه بشری باشد. لذا شما می‌بینید که آن چنان از مدها، مدل‌ها و از الگوهای مصرفی مختلف از مواد مصرفی گرفته تا منزل مسکونی، وسایل خانه، لباس، وسایل اداری و غیره به گونه‌ای ترویج می‌شود که گویی یک الگوی مصرف جهانی باید بر جهان حاکم باشد. از منظر هویتی تلاش بر این است که هویت‌های ملی کشورها تضعیف شود و به گوشه‌ای رانده شود و

هویت‌های جدیدی از قبیل هویت‌های جنسیتی، هویت‌های سنی، هویت زبانی، هویت قومی و انواع هویت‌های مختلف به وجود آورند و آن را جایگزین هویت ملی نمایند. ضربه هویت ملی خطری است که در شرایط فعلی بین‌المللی از دید فرهنگی کشورهای مستقل را تهدید می‌کند.<sup>(۹)</sup>

منظر دیگر، هویت مجازی است که از طریق وسایل ارتباط جمعی و ابزارهای الکترونیکی مثل اینترنت و ماهواره تبلیغ می‌شود و به دنبال مفاهیم و ارزش‌هایی هستند که باعث بسط الگوهای رفتاری مشابه در سطح جهان شود که از آن به عنوان هویت مجازی یاد می‌شود و تلاش بر این است که این هویت بر ملت‌ها تحمیل شود. در منظر دینی نیز، در سایه فرایند جهانی شدن و با نظام ارتباطی، شاهد تقویت جایگاه و احیای اندیشه دینی می‌باشیم که البته تلاش بر این است که از دین به مفهوم فردی آن تبلیغ شود و با دین حکومتی و اجتماعی مبارزه شود. بنابراین در عصر حاضر، برای حفظ فرهنگ ملی، دولت‌های مستقل دچار مشکلات فراوانی هستند. در سال‌های گذشته، قوانین مربوط به انتشار امواج تلویزیونی مقرر می‌کرد که قدرت فرستنده تلویزیون یک کشور نمی‌تواند آنقدر قدرتمند باشد که فضای کشور همسایه را پوشش دهد. در گذشته چنین مقرراتی وجود داشت و از این طریق تا حدی فرهنگ ملی بهتر حفاظت می‌شد ولی امروز با ورود اینترنت و ماهواره، در واقع همه آن اصول گذشته کنار گذاشته شده و به طور مداوم فرهنگ ملی مستقل کشورهای جهان مورد تهدید قرار می‌گیرد.

### جهانی شدن و اقتصاد ملی

در بخش اقتصادی نیز، محدودیت‌های فراوانی قابل مشاهده هستند به صورتی که، دیگر دولت‌ها نیستند که تصمیم‌گیر نهایی در همه مسایل اقتصادی می‌باشند. امروز در کنار دولت‌ها، قدرت‌های دیگری که در تأثیرگذاری گاهی از دولت‌های ملی هم توانمندترند فعالیت دارند؛ مثل شرکت‌های چندملیتی، شرکت‌های فراملی و سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی که بیشترین سرمایه جهان را در اختیار دارند.<sup>(۱۰)</sup> اصولاً شرکت‌های چندملیتی در نیم قرن گذشته از بازیگران

عمده در بازارهای جهان بوده‌اند. آنچه در این مورد جالب توجه است گستردگی شرکت‌های چندملیتی از نظر تعداد، دسترسی آنها به منابع بیشتر و متنوع‌تر، فن‌آوری برتر و شبکه‌های پیچیده و وسیع تولید و توزیع است که به نقش حساس این بازیگران اصلی در بازارهای جهانی افزوده است. به گونه‌ای که نادیده گرفتن آنها به معنی چشم‌پوشی از تهدیدات، فرصت‌ها و بخش عظیمی از منابع و امکانات است. به‌خصوص در فعالیت‌های مربوط به سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی، نقش و اهمیت شرکت‌های چندملیتی واقعی‌تر از انکارناپذیر است. اما واقعیت انکارناپذیر دیگری که ناشی از عملکرد شرکت‌های چندملیتی است، گسترده‌تر شدن شکاف میان کشورهای فقیر و غنی است. به‌طوری‌که در دهه ۸۰ شمار فقرای آمریکای لاتین از ۱۳۰ میلیون نفر به ۱۹۰ میلیون نفر رسیده است. در همین منطقه، میزان افزایش ثروت ۲۰٪ از ثروتمندترین افراد در مقایسه با افزایش ثروت ۲۰٪ از فقیرترین انسان‌ها ۲۰ برابر بوده است.<sup>(۱۱)</sup> اما بدون توجه به شرایط فوق، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به تحمیل سیاست تعدیل اقتصادی بر کشورهای بدهکار ادامه می‌دهند. واقعیت امر این است که هدف سیاست تعدیل اقتصادی رشد یا توسعه در جهان سوم نیست، بلکه افزایش میزان وابستگی‌ها و هموار کردن زمینه برای توسعه منافع نخبگان اقتصادی جهانی، یعنی شرکت‌های چندملیتی و حامیان آنها می‌باشد. در همین حال، کشورهای موفق مانند آلمان و ژاپن و کشورهای تازه صنعتی شده‌ای مانند تایوان و کره جنوبی استراتژی عکس نظام بازار آزاد یعنی کنترل واردات و سرمایه‌گذاری‌های هدایت شده توسط دولت را اتخاذ کرده‌اند و از رشد بسیار وسیعی نیز برخوردار شده‌اند.

«آرماتِه ماتل» در مقاله «جهانی شدن و تجزیه، دو روی یک سکه» می‌نویسد: «بین‌المللی شدن این اندیشه یعنی فراموشی اندیشیدن و جهانی فکر کردن آنقدر سریع انجام شد که بدون هیچ‌گونه توضیح و تفسیری تنها مشروعیت شرکت‌های چندملیتی حاصل شد. اینک این بازار جهانی که در مورد آن سروصدای زیادی راه می‌اندازند، دو سازوکار و منطق خاص را در پی آورده است که یکی از آنها جهانی شدن و دیگری تجزیه عمومی جهان است. زیرا این همگانی شدن بازار و کالا، تکه‌تکه کردن ملت‌ها و اقوام را به دنبال دارد، امری که براساس یک برنامه فراملی و

جهانی مرتباً در حال القابۀ مناطق کوچک است».<sup>(۱۲)</sup> بنابراین جهانی شدن چیزی جز منطق شرکت‌های چندملیتی نیست. اما در مقابل، دولت‌های ملی در کشورهای در حال توسعه، بنیۀ اقتصادی کشورهای توسعه یافته را در فرایند جهانی شدن اقتصاد، نتیجۀ تضعیف و تحلیل قوای خود می‌دانند.

نتیجۀ آن که در وضع موجود روابط میان ملت‌ها و دولت‌ها و سایر بازیگران عرصۀ بین‌المللی دچار پیچیدگی و تناقض آشکار گردیده است. اصول و قواعد رفتاری که در گذشته نه چندان دور حاکم بوده، اهمیت خود را از دست داده و اصول و قواعد جدیدی در حال شکل‌گیری است. هنگامی که زمامداران و دولتمردان در روابط با دیگران سیاست قدرت را محور رفتار خود قرار می‌دهند، نتیجۀ ای جز کشمکش دائمی و نوسان زندگی ملت‌ها میان دوزخ جنگ و برزخ صلح ندارد. در این الگو، صلح هنگامی به دست می‌آید که تعادل قدرت و یا بازدارندگی سیاسی وجود داشته باشد. هم‌اکنون تحت این شرایط نیروهای متعددی در حال رقابت با یکدیگر برای شکل دادن نظام نوین بین‌المللی می‌باشند. از میان آنها می‌توان به لیبرالیسم، اسلام‌گرایی، ملت‌گرایی، حاکمیت مطلق بازیگران در برابر حقوق بین‌الملل، کوشش دولت‌ها برای حفظ استقلال و حاکمیت خود در مقابل تهاجم نیروهای اقتصادی - تجاری و نیز اقدام یک‌جانبه و مستقل دولت‌ها در برابر همگرایی و اقدامات مشترک نام برد. بنابراین، یک بُعد جهانی شدن در رابطه با جایگاه و نقش سازمان‌های بین‌المللی است. بُعد دیگر آن، جایگاه و نقش شرکت‌های فراملی است. هم‌اکنون حدود ۴۰۰۰۰ شرکت چندملیتی وجود دارد و اکنون پیشنهاد می‌شود تا آنها نیز در زمرۀ تابعان حقوق بین‌المللی قرار گیرند و در لوای نظم و نسق حقوق بین‌الملل جای گیرند که این پدیده جدیدی است.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، ۲۳ کشور جهان برای استفاده از امکانات سایر کشورها، هسته اولیه «گات» را تشکیل دادند. هدف نهایی این سازمان کاهش موانع دادوستد با افراد و بنگاه‌های فرامرزی و یکسان شدن هزینه دادوستد با آنها با هزینه‌های مشابه در داخل کشورهاست و این دقیقاً ویژگی کلیدی فرایند جهانی شدن می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت

جهانی شدن منطبق مؤسسات اقتصادی بین‌المللی و شرکت‌های چندملیتی بیش نیست. از سوی دیگر مؤسسات و سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی با هدف فراهم نمودن تسهیلات جهانی برای کاهش هزینه‌ها و نیل به سود بیشتر، گاه در عملکرد خود با تناقض آشکاری مواجه گردیده‌اند. از یک سو با فرسایش حاکمیت دولت‌ها راه را برای تجارت جهانی هموارتر می‌سازند و گاه به دنبال تحکیم حاکمیت‌های ملی هستند تا شرایط اقتصاد بومی را برای روان‌تر شدن روند تجارت جهانی فراهم نمایند. طوری که بانک جهانی اکنون دربارهٔ کاهش نقش دولت ابراز نگرانی کرده است و در این باره چنین می‌گوید: «یک دولت کارآمد برای تهیهٔ کالاها و خدمات و نیز برای تدوین قوانین و ایجاد نهادهایی که امکان شکوفایی بیشتر بازارها را فراهم سازد تا مردم زندگانی سالم‌تر و شاداب‌تری داشته باشند لازم و ضروری است. بدون آن توسعه پایدار چه اقتصادی و چه اجتماعی ناممکن است... دولت، در توسعه اقتصادی و اجتماعی نه به عنوان تأمین‌کننده مستقیم رشد، بلکه به عنوان یک شریک، واسطه و تسهیل‌کننده نقش محوری دارد.»<sup>(۱۳)</sup>

در مجموع جهانی شدن اقتصاد موجب شده است که مرزهای جغرافیایی و حاکمیت ملی در فعالیت‌های اقتصادی از قبیل تجارت، سرمایه‌گذاری و نقل و انتقالات مالی هر روز نقش کمتری داشته باشند. موانع گمرکی و تجاری به حداقل کاهش یافته است و امکان دارد در بلندمدت حذف گردد. دریافت عوارض گمرکی به عنوان یکی از مظاهر حاکمیت در حال کمرنگ‌تر شدن است. در عصر جهانی شدن اقتصاد، دولت‌های ملی آنگونه که بوده‌اند نیستند و آزادی عمل دولت‌ها مثل گذشته نیست و قدرت دولت‌ها در این زمینه به طور مداوم کاهش پیدا می‌کند و جای قدرت دولت‌ها را سازمان‌های بین‌المللی، مقررات بین‌المللی و نهادهای بین‌المللی مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و امثال اینها می‌گیرند و قدرت دولت‌ها محدودتر می‌شود.

### فن‌آوری پیشرفته و تنگناهای حاکمیت ملی

در نتیجه تحول مفهومی حاکمیت، کنترل و نفوذ دولتمردان بر کشور همانند گذشته

نخواهد بود که دولتمردان نفوذ و کنترل جدی بر محدوده سرزمینی خود داشته باشند. شرایط پس از جنگ سرد اجازه داد تا آن دسته از اصول منشور ملل متحد که حاکمیت دولت‌ها را با چالش روبرو می‌ساخت به اجرا درآید و با توسعه و تدوین مقررات بین‌المللی به افزایش اختیارات سازمان‌های بین‌المللی و محدود شدن بیشتر حاکمیت دولت‌ها منجر شود. عامل دیگری که موجب محدودیت‌های فراوانی در حاکمیت ملی شد، توسعه شبکه‌های ارتباطی، امور پستی، مخابراتی، توسعه امور رایانه‌ای به‌ویژه ظهور شبکه جهانی اینترنت بود. در سال‌های اخیر چنان رشد شتابنده‌ای در این زمینه صورت گرفته که صحبت از وابستگی متقابل در میان نظریه پردازان سیاسی و اقتصادی باب روز شده است و برخی سال‌های پایانی و دهه پایانی قرن بیستم را عصر ارتباطات نام نهاده‌اند. جامعه‌شناسان پیوسته از تجدید ساختار زندگی انسان در فضای پیچیده و در یک جهان «پست مدرن» صحبت می‌کنند. اقتصاددانان و اکولوژیست‌ها مایلند از دهکده جهانی سخن بگویند و شعار «جهانی فکر کنید و محلی عمل کنید» را تبلیغ می‌کنند. در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، اغلب نظریه‌پردازان در جستجوی پارادایم جدیدی در تقابل با نظم سنتی دولت-ملت هستند و به جهانگرایی و یا «جهانشمولی» معتقد شده‌اند. این عده معتقدند که در سال‌های پایانی دهه ۱۹۹۰ از طریق انقلاب اطلاعات و سرعت انتشار فن‌آوری‌های پیچیده این جهانشمولی تحقق یافته است. (۱۴)

این وابستگی متقابل تا اندازه زیادی ناشی از حاکم شدن ساختارهای نظام سرمایه‌داری و تحولات تکنولوژیکی-ارتباطی و انقلاب اطلاعات است. به هر حال وابستگی متقابل در ضدیت با یکی از جنبه‌های مهم سنتی حاکمیت یعنی «نفوذناپذیری مرزها» را هرچه بیشتر «نفوذناپذیر» ساخته است. از نتایج مهم نفوذپذیری مرزها در این بُعد آن است که ممکن است همراه با وارد شدن افراد و گروه‌ها به داخل یا بدون آن، افکار برون مرزی همراه با رسانه‌های ارتباطی وارد کشورها شوند. با توجه به موضع‌گیری‌های شدید برخی دولت‌ها نسبت به گسترش مسایل ارتباطی، اهمیت این حساسیت و میزان آسیب‌پذیری در این زمینه را می‌توان به آسانی درک کرد. در بُعد بین‌المللی، این دو مفهوم اهمیت ویژه‌ای داشته با وجود مزایایی که در برخی جهات



دارند حتی بر میزان نگرانی پیشرفته‌ترین دولت‌ها نسبت به محدودیت و خدشه‌دار شدن حاکمیت ملی‌شان افزوده است. این نگرانی بیشتر در وابستگی‌های اقتصادی و فرهنگی مشاهده می‌شود. از سوی دیگر وابستگی متقابل جنبه مهم دیگری از حاکمیت یعنی کنترل بر مناطق و سرزمین‌های تحت حاکمیت را هم با محدودیت‌های بیشتری مواجه ساخته است. از رهگذر انقلاب نانو تکنولوژی نیز به تدریج توانمندی‌های جدید در ابزار میکروالکترومکانیک یکی پس از دیگری پدیدار خواهند شد. در نانو تکنولوژی، ابزار و وسایل با بهره‌گیری از روش‌های ساخت مولکولی مشابه با آنچه در بدن انسان صورت می‌پذیرد تولید می‌شوند. در واقع زیست تقلیدی، پایه و اساس بسیاری از پیشرفت‌های تکنولوژیکی را تشکیل خواهد داد.

صنعتی شدن و پیشبرد و توسعه تکنولوژی میکروالکترونیک، فواصل موجود در سراسر جهان را کاهش داده و امکان جابجایی سریع افراد، عقاید و منابع را در سراسر کره زمین فراهم کرده است. ظهور مسایلی جهانی که حل آنها فراتر از حوزه اقتدار هر یک از دولت‌هاست و ظهور شکل‌های فرعی جدید و بسیار نیرومند در جوامع ملی، از آثار این تحولات است. بی‌تردید پویایی تکنولوژیک، ابعاد و مقیاس مسایل انسانی را تغییر داده و به افراد اجازه می‌دهد که کارهای زیادی را در مدت زمان کمتری به انجام برسانند، کارهایی با نتایج گسترده و ارزشمند که حتی تصور انجام دادن آنها نیز در دوران‌های گذشته وجود نداشته است. به‌طور خلاصه، این فن‌آوری است که آنچه‌ان موجب تقویت وابستگی متقابل میان جوامع محلی، ملی و بین‌المللی شده است که هرگز در گذشته دیده نشده بود. بنابراین مفهوم حاکمیت در ابعاد مختلف بعد از جنگ جهانی دوم تا به امروز مرتب محدود شده و مفهوم گذشته خود را از دست داده است.

#### شورای امنیت و شرایط بعد از ۱۱ سپتامبر

در سال‌های اخیر و مخصوصاً بعد از ۱۱ سپتامبر (۲۰ شهریور ۱۳۸۰)، با بهانه‌ای که در اختیار آمریکا قرار گرفت، بسیاری از مقررات اصول منشور ملل متحد که قبلاً به دلایلی، اصلاً مورد توجه نبودند جایگاه ویژه‌ای پیدا کردند. مثلاً در قطعنامه ۱۳۶۸ شورای امنیت سازمان ملل

متحد، عملیات تروریستی، مساوی عملیات جنگی تلقی شده است. در همین قطعنامه آمده است که اقدام تروریستی چون تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی است بنابراین، طبق ماده ۵۱ منشور ملل متحد هر دولتی حق دارد اعلام جنگ کند و به عنوان دفاع مشروع وارد عملیات نظامی شود. آمریکا از این شرایط و تلاش برای تصویب قطعنامه‌های جدید در شورای امنیت سازمان ملل و آماده نمودن وسیله مداخله در امور کشورهای جهان سوم و ایجاد محدودیت‌های جدید برای کشورهای مختلف سوءاستفاده کرد. هم‌اکنون از طریق تصویب قطعنامه‌های جدید در شورای امنیت، زمینه‌های مداخله و ایجاد محدودیت برای کشورهای به‌خصوص جهان سوم مورد سوءاستفاده و اشنگتن قرار گرفته است.

این قطعنامه در واقع مقدمه‌ای برای حمله به افغانستان و نوعی پوشش دادن به جنایات اسرائیل علیه مردم بی‌دفاع فلسطین بود. یا در قطعنامه ۱۳۷۳ شورای امنیت، هرگونه حمایت از هر گروه تروریستی ممنوع اعلام شده و کشوری که برخلاف این قطعنامه عمل کند به شورای امنیت اختیار داده تا طبق ماده ۴۱ و ۴۲ منشور ملل متحد با آنها رفتار کند. طبق ماده ۴۱ غیراز جنگ هر محدودیتی علیه یک کشور می‌توان اعمال کرد. مثل محاصره اقتصادی، تحریم هوایی، تحریم راه‌آهن، تحریم پستی، تحریم ارتباطات و تحریم سیاسی، همه این موارد مشمول ماده ۴۱ می‌باشد.<sup>۱</sup> نسبت به لیبی و سودان از همین ماده ۴۱ استفاده شد. برای تحریم هوایی و تحریم اقتصادی نسبت به این کشورها به دلیل آن‌که لیبی متهم شده بود به هواپیماربابی و سرنگونی یک فروند هواپیمای مسافری در ماجرای لاکربی و سودان متهم شده بود که در آن کشور یک گروه تروریستی به یک رئیس‌جمهور خارجی حمله کرده و سودان به آنها پناه داده است و به همین دلیل طبق ماده ۴۱ منشور، لیبی را با قطعنامه ۷۴۸ و سودان را با قطعنامه ۱۰۵۴ مورد مجازات اقتصادی یا تحریم هوایی و یا سیاسی قرار دادند.

۱. ماده ۴۱ شورای امنیت می‌تواند تصمیم بگیرد که برای اجرای تصمیمات آن شورا مبادرت به چه اقداماتی که متضمن به کارگیری نیروی مسلح نباشد لازم است و می‌تواند از اعضای ملل متحد بخواهد که به این قبیل اقدامات مبادرت ورزند. این اقدامات ممکن است شامل متوقف ساختن تمام یا قسمتی از روابط اقتصادی و ارتباطات، راه‌آهن - هوایی - پستی - تلگرافی - رادیویی و سایر وسایل ارتباطی و قطع روابط سیاسی شد.

طبق ماده ۴۲ هم شورای امنیت می‌تواند از نیروی نظامی علیه کشوری استفاده کند.<sup>۱</sup> بسیاری از این موارد در دوران جنگ سرد سابقه نداشت که شورای امنیت سازمان ملل علیه کشوری از این مقررات استفاده کند. یا مثلاً در قطعنامه ۱۳۷۸ برای نخستین بار شورای امنیت یک گروه را به عنوان گروه تروریستی معرفی کرد یا قطعنامه ۱۳۹۰ که ویژه عبور افراد سازمان القاعده و ممنوعیت کمک به آنها صادر شده است، که نظیر چنین قطعنامه‌هایی در دوران نظام دوقطبی بی سابقه بود. تحقق قانونی این قطعنامه‌ها در سال‌های اخیر معرف شرایط جدید سیاسی است که پس از فروپاشی شوروی و ظهور قدرت بلامنازع آمریکا فراهم شده است.

### ظهور هژمونی جهانی

حذف یکی از دو ابر قدرت جهان ظاهراً مبین این واقعیت تلخ بود که نظام بین‌المللی جدیدی بر پایه قدرت و اقتدار ابر قدرت دیگری بنا خواهد شد. اما تحولات جهانی در مقطع زمانی فروپاشی شوروی تنها به چنین نتیجه‌ای محدود نشد، بلکه عرصه‌های بسیاری نیز ظهور پیدا کرد. از این حیث زمامداران آمریکا نیز که خود را از پیروزمندان اصلی تحول مزبور قلمداد می‌کردند، برای مقابله با تحولات جدید و حفظ برخی دستاوردهای گذشته به تدابیر جدیدی متوسل شدند. تلاش آمریکا برای حفظ ناتو در اروپا، قدرت آلمان متحد در این قاره و ابقای نیروی نظامی در ژاپن، مواردی در این ارتباط به‌شمار می‌آیند. زمامداران آمریکا همواره با موازین و معاهدات بین‌المللی که می‌توانند یک نظم بین‌المللی پایدار به وجود آورند مخالفت نموده‌اند. واقعیت آن است که اقلیتی از حدود سه دهه قبل در سنای آمریکا به رهبری جسی هلمز، وجود داشته که موافق رعایت موازین و میثاق‌های بین‌المللی از سوی آمریکا نبوده است. این اقلیت در تصمیم‌گیری‌های آمریکا تأثیر تعیین‌کننده‌ای داشته و راست‌گراترین محافل سیاسی

---

۱. ماده ۴۲ در صورتی که شورای امنیت تشخیص دهد که اقدامات پیش‌بینی شده در ماده ۴۱ کافی نخواهد بود یا ثابت شده باشد که کافی نیست می‌تواند به وسیله نیروهای هوایی - دریایی یا زمینی به اقدامی که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی ضروری است مبادرت کند. این اقدام ممکن است مشتمل بر تظاهرات و محاصره و سایر عملیات نیروهای هوایی - دریایی یا زمینی اعضای ملل متحد باشد.

آمریکا را نمایندگی می‌کند.

این اقلیت سنادر دوره حکومت جورج دبلیو بوش از قدرت بالایی برخوردار شده است. نگاه محافظه کاران راستگرا در کاخ سفید به تحولات جهانی یک‌جانبه و از موضع قدرت و صرفاً از زاویه دید محافل اقتصادی قدرتمند آمریکاست. از نگاه این محافل قدرت، تحولات جهانی بعد از فروپاشی شوروی حقیقت سرمایه‌داری جهانی را به اثبات رسانده و آمریکا به عنوان سردمدار قطب سرمایه‌داری بین‌الملل اکنون در مقام قطب پیروز حق دارد که نظم بین‌الملل را براساس منافع خود طراحی کند.<sup>(۱۵)</sup>

در نگاه این محافل قدرت، جهان در مقابل این «قطب قدرت بلامنزاع جدید» باید تسلیم شود و هر کشوری که آمادگی پذیرش برتری آمریکا را نداشته باشد، دشمن تلقی شده و با آن برخورد نظامی می‌شود. آمریکا هیچ حد و مرز محدودکننده قدرت را در سطح جهان به رسمیت نمی‌شناسد. اگر مشاهده می‌شود که کشورهای نسبتاً قدرتمندی نظیر فرانسه، روسیه و چین که از اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل هستند در مقابل این مواضع نرمش نشان می‌دهند، به این دلیل است که از مخوف بودن قدرت آمریکا و اراده ناسالمی که در کاخ سفید شکل گرفته است آگاهی دارند. از جمله موانعی که در مقابل این قدرت هژمونیک وجود دارد، خاورمیانه است. سال‌های زیادی است که اولین اولویت سیاست خارجی آمریکا بحث خاورمیانه و حل مشکلات آن است. اما مشکل اصلی آمریکایی‌ها ترجمه قدرت نظامی به اعتبار یا توان سیاسی بوده است. آنها مقداری از این مشکلات را بعد از بحران ویتنام در جنگ خلیج فارس حل کردند و بعد از این جنگ نیز سعی دارند به تدریج این موانع و مشکلات را برطرف کنند و همه دنیا و رقبایشان و از جمله افکار عمومی را با خود همراه سازند تا به مشروعیت بین‌المللی دست یابند.

### یک‌جانبه‌گرایی آمریکا

در کنار همه مسایلی که تاکنون به عنوان نمونه به آنها اشاره شد، جامعه بین‌المللی امروز با یک مسأله جدیدی تحت عنوان رفتار یک‌جانبه‌گرایی آمریکا که عمدتاً از سال ۱۹۹۱ شروع شده

است مواجهه است. اما تبلور و تظاهر آن بیشتر در سال‌های اخیر و در چند سال اخیر و بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر است. آمریکایی‌ها به‌طور آشکارا و صریح می‌گویند که هیچ مقررات بین‌المللی نمی‌تواند مانع عمل ما باشد و ما فقط به مقررات بین‌المللی که در چارچوب منافع ما باشد احترام می‌گذاریم و لذا از پیمان A.B.M خارج شدند. همچنین از معاهده کیوتو و گازهای گلخانه‌ای خارج شدند. نسبت به معاهده C.T.B.T یعنی منع آزمایشات هسته‌ای به دلیل این که سنای آن کشور تصویب نکرد، اعلام کردند به این معاهده نمی‌پیوندند. کنوانسیون حقوق کودکان را نپذیرفتند و رد کردند. در اجلاس بین‌المللی ضد نژادپرستی دوران اخلاص کردند و از این اجلاس خارج شدند. همچنین در روند اجرایی شدن کنوانسیون ممنوعیت سلاح‌های میکروبی کارشکنی نمودند و آن را منجر به شکست کردند. در اجرای کنوانسیون ممنوعیت سلاح‌های شیمیایی (C.W.C) به دلیل این که با امنیت ملی آنها سازگار نیست مانع اجرای آن شدند. در زمینه مبارزه با تروریسم بین‌المللی رسماً اعلام تکروی کردند و گفتند در زمینه مبارزه با تروریسم براساس معیارهای خود و نه معیارهای بین‌المللی عمل خواهیم کرد.

در زمینه دیوان کیفری بین‌المللی نیز یکی از کشورهای که به شدت به مخالفت با آن بپاخاسته و صلاحیت آن را نپذیرفته آمریکا است. به دلیل این که دویست و پنجاه و پنج هزار نیروی نظامی آمریکا در دهها کشور در سراسر جهان پراکنده‌اند<sup>(۱۶)</sup> و اینها از ترس این که این افراد مورد محاکمه قرار گیرند با این دیوان به مخالفت بپاخاسته‌اند. سفیر آمریکا در سازمان ملل علت مخالفت آمریکا با دیوان را انگیزه سیاسی کشورها برای هدف قرار دادن ایالات متحده ذکر نموده است. وی همچنین گفته است با توجه به نقش بارز و جهانی آمریکا، نظامیان و شهروندان این کشور ممکن است با خطر محاکمه دادگاهی مواجه شوند که ما صلاحیت قضایی آن را به رسمیت نمی‌شناسیم. نماینده دولت آمریکا همچنین تهدید نمود تا زمانی که نیروهای نظامی آمریکا از مصونیت قضایی برخوردار نباشند این کشور ممکن است در مورد مشارکت خود در بیش از ۱۴ مأموریت حفظ صلح که حضور نیروهای آمریکایی در قبرس و مرز عراق - کویت را نیز دربر می‌گیرد تجدیدنظر به عمل آورد.<sup>(۱۷)</sup>

به دنبال مخالفت آمریکا با تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی و تهدید به خروج نیروهای حافظ صلح آمریکایی، متأسفانه شورای امنیت سازمان ملل متحد با تصویب قطعنامه ۱۴۲۲ غیرنظامیان و نظامیان آمریکایی عضو نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد را از تحقیقات و تعقیب قانونی دیوان کیفری بین‌المللی به مدت یک سال مستثنی و مصون کرد.

نماینده کانادا در این زمینه اعلام کرد: امروز روز غم‌انگیزی برای سازمان ملل متحد است.<sup>(۱۸)</sup> وزیر خارجه بلژیک اعلام کرد: اگر غیر آمریکا کشور دیگری بود آیا سازمان ملل این کار را انجام می‌داد؟ و این موجب تأسف است که مقررات بین‌المللی را گویی مافقط برای کشورهای کوچک نوشته‌ایم.<sup>(۱۹)</sup> وزیر دفاع آمریکا در ارتباط با عدم تصویب I.C.C. توسط آمریکا گفت: آمریکا به تصمیمات دیگر ملت‌هایی که به I.C.C. ملحق شده‌اند احترام می‌گذارد و از دیگر کشورها نیز انتظار دارد که به تصمیم آمریکا احترام بگذارند و آمریکا در این زمینه نا‌انجایی با I.C.C. همکاری خواهد کرد که در راستای منافعش باشد.<sup>(۲۰)</sup> در این رابطه در مورخ ۱۳۸۱/۷/۳ جورج بوش اظهار داشت: من به شدت دیوان کیفری بین‌المللی را رد می‌کنم. من چنین چیزی را قبول ندارم. من وضعیتی را که براساس آن سربازان و دیپلمات‌های ما برای محاکمه در دادگاه حاضر شوند نمی‌پذیرم. وی تصریح کرد که من انعقاد قرارداد مصونیت اتباع آمریکایی موسوم به ماده ۹۸ را با تمامی کشورهای جهان خواستارم (درخواست مستثنی کردن اتباع آمریکایی از محاکمه شدن در I.C.C. به ماده ۹۸ معروف است).<sup>(۲۱)</sup>

بنابراین، آمریکایی‌ها امروز همه قواعد و مقررات بین‌المللی را کنار گذاشته‌اند و به عنوان یکجانبه‌گرایی نسبت به هر کشور یا هر منطقه‌ای تصمیماتی که می‌خواهند اعمال و اجرا می‌کنند. این شرایط جدیدی است که امروز منطقه ما و یا اساساً همه کشورهای جهان با این شرایط تلخ مواجه شده‌اند.

### ساختار قدرت بعد از جنگ سرد

در زمینه یکجانبه‌گرایی آمریکا مهمترین مسأله، وضعیت قدرت و در واقع ساختار

قدرت بعد از جنگ سرد است. در واقع آن عاملی که روابط بین‌المللی را در طول ۴۰ سال گذشته سازمان می‌داد، رقابت دو ابرقدرت و ایستادگی غرب در برابر کمونیسم بود و برای چهل سال عامل مفهومی و عملی سازمان‌دهنده روابط بین‌المللی و کارهایی که در سطح جهانی انجام می‌گرفت رقابت نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک دو ابرقدرت بود. با ۵۰ سال مبارزه‌ای که بین دو ابرقدرت انجام گرفت بالاخره منتهی به فروپاشی ابرقدرت شرق شد. آمریکایی‌ها در طول ۵۰ سال مبارزه به ۵ هزار میلیارد دلار درآمد رسیدند. یعنی در سایه مبارزه با کمونیسم از طریق پیشرفت فن‌آوری و از طریق فروش اسلحه به منافع اقتصادی فراوانی دست یافتند.<sup>(۲۲)</sup> بنابراین در شرایطی که آمریکا معتقد به پیروزی غرب در برابر شرق است که به شکست شرق و فروپاشی شوروی منتهی شد. یعنی از سال ۱۹۹۰، یک فضای تنفسی در غرب، در اروپا و در ژاپن بعد از فروپاشی شوروی به وجود آمد. حتی این بحث مطرح شد که آیا سربازان آمریکایی لازم است دیگر در اروپا باقی بمانند یا نه. در واقع اختلاف نظرها شروع شد و شکاف‌های مفهومی در تعیین اولویت‌ها و منطبق بر نام‌ریزی‌ها و مبنای توسعه اقتصادی برای مجموعه غرب فراهم آمد. نزدیک به دو دهه سال است که بسیاری از اروپایی‌ها احساس می‌کنند که دیگر نیازی به محافظت نظامی آمریکا نیست. در واقع حذف دشمن بزرگ، شوروی و از بین رفتن کمونیسم، سیاست‌های استقلال طلبانه و چالشی به متحدان سنتی آمریکا اعطا کرده است و بسیاری از سیاستمداران اروپایی حضور صد هزار نفر سرباز آمریکایی در قاره اروپا را غیر ضروری می‌دانند.

اروپا در شرایط فعلی دنبال یک ساختار جدید است به عنوان وحدت اروپا و دنبال رشد اقتصادی باثبات است. چین و روسیه، ژاپن و اروپا در پی نظام چندقطبی هستند و معتقدند نظام یک‌قطبی نمی‌تواند برای جهان مفید باشد. در واقع می‌توانیم بگوییم آمریکا از این خلأ قدرت فعلی می‌خواهد سوءاستفاده کند، چون نظام قبلی دوقطبی فروپاشیده و جهان در روند شکل‌گیری یک نظام جدید است و آمریکا در پی ایجاد یک نظام تک‌قطبی است. بنابراین آمریکا در شرایطی که ژاپن دچار رکود است، چین به فکر رشد در صنایع میانی است و اروپا در پی دولت ناه ملی است، آمریکا از شرایط موجود سوءاستفاده کرده و در این مقطع دنبال پرش و جهش

تکنولوژیکی به‌ویژه در زمینه نظامی است. منطق آمریکا در واقع همان منطق سرمایه‌داری است که در پی عامل محرک باز تولید قدرت اقتصادی خود در سایه قدرت جدید تکنولوژیکی است و برتری تکنولوژیکی در جهان یکی از اهداف مهم آنها است. آمریکایی‌ها در استراتژی ۲۵ سال آینده خود به صراحت اعلام کرده‌اند که ما نباید بگذاریم هیچ کشور صنعتی دیگر از لحاظ تکنولوژیکی رقیب ما باشد و پیشتازی آمریکا در این زمینه برای حفظ منافع ملی ما یک ضرورت است.<sup>(۲۳)</sup>

### اهداف آمریکا در حمله عراق

ماجرای عراق و مسایل منطقه خاورمیانه هم از این دیدگاه قابل بحث و بررسی است. یعنی آمریکا در زمینه طرح مسأله عراق قبل از هر عامل دیگری در پی نهادینه کردن یکجانبه‌گرایی است؛ که این خطر بزرگی است که امروز نه تنها برای منطقه ما بلکه برای کل جهان است. اگر یکجانبه‌گرایی تثبیت شود، شاید بتوانیم بگوییم حاکمیت‌های ملی حتی به صورت شناور هم که تا امروز وجود داشته در معرض خطر و چالش جدی قرار خواهد گرفت.

اهداف واقعی آمریکا در حمله به عراق با توجه به جهت‌گیری یکجانبه‌گرایی آن را می‌توان در موارد زیر مطرح نمود:

۱. اولویت دادن به خط وزارت دفاع آمریکا در مسایل داخلی و بین‌المللی است. یعنی خط تکنولوژی نظامی و تولید اسلحه برتر در شرایط امروز در دنیا و ایجاد زمینه برای تولید سلاح جدید با تکنولوژی جدید برای آن که برتری قدرت نظامی خود را تثبیت کند؛
۲. استفاده آمریکا از درآمد نفتی عراق برای ایجاد فرصت برای شرکت‌های نفتی آمریکا و سایر شرکت‌ها برای بازسازی عراق پس از پایان جنگی که بر عراق تحمیل می‌کند؛
۳. آمریکادار پی این است که با حل مسأله عراق، قدرت چانه‌زنی خود در سطح مسایل جهانی و بین‌المللی و حل مسأله فلسطین به نفع اسرائیل و به حاشیه راندن قدرت‌های جدیدی مثل اروپا و روسیه که در برابر آمریکا ظهور پیدا کردند باشد؛



۴. زمینه‌سازی جهت ایجاد تحول در حکومت‌های منطقه خاورمیانه و حتی اگر موفق شود و اشنگتن به دنبال تغییر جغرافیایی این منطقه خواهد بود. بنابراین، هدف اصلی این است که یکجانبه‌گرایی از طریق این جنگ تثبیت و کم‌کم نهادینه شود.

### نتیجه‌گیری

سه مقطع در زمینه مفهوم حاکمیت حائز اهمیت است. مقطع پس از جنگ دوم، مقطع فروپاشی نظام دو قطبی و مقطع فعلی که مقطع یک‌جانبه‌گرایی امریکا است و مقطع بسیار حساسی است که پیش رو داریم. پس از جنگ جهانی دوم گرچه محدودیت‌هایی برای حکومت‌ها به وجود آمد ولی نظام بین‌الملل، دولت محوری را - که ساختاری مبتنی بر حاکمیت و استقلال عمل دولت‌ها در دو سطح داخلی و خارجی بود - برگزید و از این رهگذر به روابط بین‌الملل نظامی جدید بخشید. در حقیقت روابط بین‌الملل، ترجمان روابط دولت‌های برخوردار از حاکمیت بود که در چارچوب قدرت و موازنه قوا بروز پیدا می‌کرد و آنچه در این فرایند اهمیت می‌یافت "امنیت"، "منافع ملی"، "حاکمیت" و "صلاحیت" گسترده‌ناشی از آن بود.

اما پس از پایان جنگ سرد و در آغاز هزاره جدید شاهد تحولات بنیادینی در نظم جهانی هستیم. نخست با پایان جنگ سرد و زوال ساختار دو قطبی آن، اصول اساسی نظام بین‌الملل "دولت محور" دچار چالش جدی شده و به تدریج جای خود را به نوعی روابط و رای مرزبندی‌های سنتی و فارغ از حاکمیت دولت‌ها می‌دهد. در این شرایط، حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در مقایسه با حوزه امنیتی و نظامی در امور بین‌الملل اهمیت بیشتری یافته و در پرتو گرایش‌های "بین‌المللی شدن" و "جهانی شدن" وضعیت سنتی دولت - ملت‌های دارای حاکمیت که هنوز بازیگران اصلی در سیاست جهانی اند، به گونه‌ای جدی در معرض چالش قرار گرفته است. از سوی دیگر توسعه جهانی نظم سرمایه‌داری تحت لوای جهانی شدن نولیبرال، وابستگی متقابل کشورها را افزایش داده و از طریق سرعت تولید، انتقال، سرمایه‌گذاری و مصرف

در مقیاس فراملی اهمیت مرزهای ملی را کاهش می‌دهد. "انقلاب اطلاعات" نیز همراه با تراکم زمان و مکان در اثر پیشرفت علمی و تکنولوژیک به افزایش ارتباطات و برخوردها میان اقوام مخلف و کوچک شدن جهان در یک "دهکده جهانی" منتهی گردیده است.

به‌رغم کاهش جایگاه عینی و حقوقی دولت-ملت، این نهاد هنوز بازیگر اصلی سیاست جهانی است. از این حیث ایجاد "جامعه مدنی" جهانی مبتنی بر همکاری و یکپارچگی میان دولت-ملت‌ها به عنوان یکی از مهم‌ترین و ضروری‌ترین وظایفی که جهان در آغاز هزاره جدید با آن مواجه است، متجلی گردیده است. اینک دولت-ملت‌ها با این واقعیت متناقض مواجه‌اند که از یک سو ویژگی‌های دایمی، مطلق و تجزیه‌ناپذیر بودن حاکمیت در برابر موج جهانی شدن مورد تهدید واقع شده و حاکمیت، مفهوم سنتی خود را از دست داده است و از سوی دیگر به عنوان دولت-ملت‌های دارای حاکمیت و استقلال، به صورت اجتناب‌ناپذیر در عرصه جهانی با یکدیگر به همکاری و رقابت می‌پردازند. شاید براساس همین واقعیت متناقض، تحلیل‌گران روابط بین‌الملل در خصوص جهانی شدن و حاکمیت ملی رویکردهای متفاوتی اتخاذ نموده‌اند. برخی معتقدند: جهانی شدن موجب فروپاشی حاکمیت‌های ملی نمی‌گردد. بلکه این روند خواهان "فرسایش حاکمیت‌ها" یا "استقلال نسبی حاکمیت‌ها" است. دسته‌ای دیگر تحول مفهوم حاکمیت را به شرط استفاده به موقع از "فرصت‌های جهانی شدن" موجب تحکیم استقلال، منافع ملی، اقتدار و امنیت ملی واحدهای سیاسی موجود می‌دانند. اینان معتقدند: تجربه زندگی مدنی در جامعه مدنی جهانی، خود نوعی هنر است و حکومت‌های کارآمد و دارای مشروعیت با حداقل خطر، خود را در روند جهانی شدن قرار داده و با دیگر کشورها برخورد تعاملی فعال، سازنده و چالش‌گر دارند.

بنابراین در مجموع می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که به‌رغم این که برخی معتقدند حاکمیت ملی در حال از بین رفتن است، دولت ملی همچنان نقش‌آفرین است و همچنان در تحولات بین‌المللی نقش مؤثری خواهد داشت. این سخن که فن‌آوری ارتباطات مرزهای متعارف را مخدوش خواهد کرد و دولت ملی را به طور کامل متزلزل و از بین خواهد برد، سخنی مبالغه‌آمیز

است. اما در عین حال حاکمیت ملی به شکل سنتی آن هم در جهان امروز، نمی تواند عرض اندام کند و جهانی شدن در واقع چارچوب خاصی را برای قدرت ملی به وجود آورده است. در مجموع، جهانی شدن موجب فروپاشی حاکمیت‌ها نیست اما عاملی برای فرسایش حاکمیت‌ها و محدودیت برای حاکمیت‌های ملی است.

جهانی شدن موجب تغییرات فزاینده و پرشتاب در همه عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌شود همچنین استمرار حاکمیت ملی جمهوری اسلامی ایران را منوط به شرایط به مراتب سخت‌تر و پیچیده‌تر از گذشته می‌نماید. ایستایی متعصبانه در برابر این روند، خود فریبی و فرار از واقعیت است. آنچه ایران امروز را در برابر آفات جهانی شدن مصون می‌نماید، اصلاح ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. فوری‌ترین وظیفه، اصرار و اقدام به: عدالت اجتماعی، ریشه‌کن ساختن تبعیض، مبارزه قاطع با فساد سیاسی، مالی و اداری، افزایش احساس آرامش و امنیت و تقویت درآمد عمومی و بالاخره یکپارچگی داخلی است. انسجام نخبگان فکری برحول محور تعریفی و احدا از منافع ملی، بر مصونیت جمهوری اسلامی ایران در قبال امواج منفی جهانی شدن می‌افزاید. بدین جهت اداره امور با تدبیر و سامانی نو در کشور ضرورت تام دارد.

جمهوری اسلامی ایران با پشتوانه مردمی و فرهنگ غنی اسلام می‌تواند و باید با استفاده از فرصت‌های موجود ضمن تحکیم موقعیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و افزایش کارآمدی خود در روند جدید جهانی با اتخاذ سیاست تعامل فعال، سازنده و چالش‌گر حاکمیت ملی و استقلال خود را حفظ و تهدید علیه منافع ملی خود را به حداقل ممکن برساند. براین اساس در مورد "تأثیر جهانی شدن بر حاکمیت ملی" چنانچه جمهوری اسلامی ایران در مسأله کارآمدی حکومت و حفظ هویت اسلامی- ایرانی آحاد مردم موفق باشد و پروژه مهندسی اجتماعی را در داخل تکمیل نماید، آنگاه خواهد توانست در تعامل فعال و سازنده با وضع موجود، ضمن کاهش شدید آسیب پذیری و رفع تهدیدات، الگویی از حکومت مردم سالار دینی کارآمد و فعال و تأثیرگذار در روند جهانی شدن ارائه نماید که ضمن حفظ ارزش‌های دینی و انقلابی خود به رشد

و توسعه همه جانبه دست یابد.

در مواجهه با جهانی شدن با توجه به وضع موجود کشور، یگانه راه، کسب، تقویت و حفظ اقتدار ملی است. اقتدار ملی نیز از ارزش‌های اسلامی همچون فرهنگ شهادت و ایثار- تا کسب درآمد مکفی خانواده‌های زیر خط فقر- تا ایجاد مصونیت برای نسل جوان- تا تنظیم روابط مستحکم خانواده‌ها- تا نهادینه ساختن ارزش‌های اسلامی در کودکان و نوجوانان- تا اصلاح نگاه مسئولان کشور نسبت به مردم- و تا محدودترین زاویه زندگی اجتماعی ادامه دارد. اقتدار ملی تنها ناشی از قدرت نظامی و امنیتی نیست (که آن هم جایگاه ضروری خود را دارد)، بلکه تدارک نرم‌افزار اقتدار ملی ضرورت تام دارد. گزینه تقویت اقتدار ملی، به عنوان انتخاب "کنش هوشمندانه و مقتدرانه" برای تعامل با جهان خارج، معقول‌ترین گزینه‌هاست. زیرا جمهوری اسلامی ایران برای هرگونه تعامل با فرایند جهانی شدن، زمان زیادی را در اختیار ندارد.



### یادداشت‌ها

1. Jan Aart Scholte, *Globalization*, (New York: Palgrave, 2000), pp.41-62.
۲. مالکوم واترز، جهانی شدن، ترجمه اسماعیل مردانی، (تهران: سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹)، صص ۶۰-۲۳.
3. Richard Langhorne, *The Coming of Globalization*, (New York: Palgrave 2001), pp.67-80.
4. See Henry Kissinger, *Does America Need a Foreign Policy?* (New York: Simon and Shuster, 2001), First Chapter.
5. [www.un.org/secretary-general/doc](http://www.un.org/secretary-general/doc)
6. Richard Langhorne, *op.cit.*, pp.15-27.
7. Donald Lamberton, (Ed.), *Managing the Global*, (New York: I.B.Tauris, 2002), pp.3-21.
8. Edna Ross, "The Failures of Globalization", in Donald Lamberton, (Ed.), *op.cit.*, pp.177-187.
9. Ernesto Laclau, "Universalism, Particularism and the Question of Identity", in *Globalization*, edited by Luiz Soares. Rio de Janeiro: Textos and Formas Ltda, 1996, pp.228-248.
۱۰. مالکوم واترز، پیشین، صص ۱۰۲-۱۰۱. *پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
11. *Multilateral Treaty Framework: An Invitation to Universal Participation*, Focus 2002: Sustainable Development, United Nations Johannesburg Summit 2002, pp.113-131.
۱۲. آرمانه مانل، جهانی شدن و تجزیه، دو روی یک سکه، ترجمه محمود نکوروح، ماهنامه فرهنگ توسعه، دوره ۴، شماره ۱۷.
13. R.Mc Corquodale and Richard Fairbrother, *Globalization and Human Rights*, *Human Rights Quarterly*, 21 (1999) pp.735-766.
14. Jane Marceau, "The Internationalization of R& D: Contents and Opportunities, for

Developing Countries", in Donald Lamberton, *op.cit.*, pp.223-239.

15. Time Magazine, January 27, 2003, pp.22-23 and see speech of Richard Perle at *The Foreign Policy Research Institute*, November 30, 2001, Fpri @ Fpri. org.

16. Michael Elliott, *Time Magazine*, December 30, 2002, Global Agenda Section.

17. *International Herald Tribune*, 25 September 2002.

18. See [www.hrw.org/campaigns/icc](http://www.hrw.org/campaigns/icc)

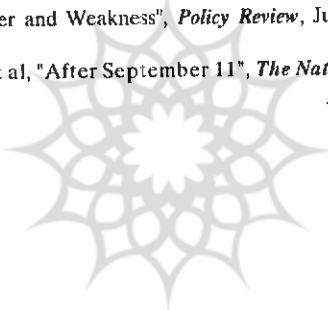
19. *Ibid.*

20. *Ibid.*

21. *Ibid.*

22. Charles Kagan, "Power and Weakness", *Policy Review*, June- July 2002, p.112.

23. James Schlesinger et al, "After September 11", *The National Interest, Special issue*, 2001. pp.67-68.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی